

مقدمه

طریقت «نعمت‌اللهیه»، که در دوران حیات خود فراز و فرودهای فراوانی را پشت سر گذاشته و به شاخه‌های متعددی تقسیم شده، یکی از مشهورترین و فعال‌ترین سلسله‌های صوفیه ایران در دوران معاصر به‌شمار می‌آید.

این طریقت در سده هشتم هجری توسط شاه نعمت‌الله ولی بنیان‌گذاری شد. به اتفاق همه مورخان و تذکره‌نویسان، نام ایشان «نعمت‌الله» و لقب اصلی اش «نورالدین» بود. او القاب دیگری نیز داشت که معروف‌ترین آنها «ولی»، «شاه»، «امیر» و «سید» بود (فرزام، ۱۳۷۴، ص ۱۳؛ مستوفی بافقی، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۲؛ شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱).

شاه نعمت‌الله در روز دوشنبه چهاردهم ماه ربیع‌الاول سال ۷۳۱ق در شهر حلب به دنیا آمد (واعظی، ۱۳۶۱، ص ۲۷۴). وی در طول حیات خود، آثار علمی فراوانی به صورت نظم و نثر از خود به جای گذاشت. مهم‌ترین اثر منظوم وی دیوان اشعار اوست که قریب ۱۲۰۰۰ بیت دارد و مشتمل بر قصاید و غزلیات و ترجیعات و مقطعات و مثنویات و رباعیات و مفردات است (فرزام، ۱۳۷۴، ص ۳۴۶). شاه نعمت‌الله ولی سرانجام، در روز پنج‌شنبه ۲۲ رجب سال ۸۳۴ق پس از صد و سه سال و چهار ماه و هشت روز زندگانی در شهر کرمان از دنیا رفت و در ماهان به خاک سپرده شد (واعظی، ۱۳۶۱، ص ۳۲۱؛ کرمانی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۹).

بزرگان و سردمداران این طریقت بر این باورند که طریقت آنها ادامه طریقت «معروفیه» است (تابنده، ۱۳۸۳، ص ۲۶-۲۷)؛ ولی بدین جهت که شاه نعمت‌الله ولی در دوران حیات خویش، بار دیگر حقایق فقر و عرفان را شکوفا کرد (تابنده، ۱۳۷۷، ص ۴۵) و همچنین در عصر او تشیع این طریقت آشکار گردید و از صورت تقیه خارج شد (آزمایش، ۱۳۸۱، ص ۱۲۴) و نیز مقام قطبیت از شیخ عبدالله یافعی به شاه نعمت‌الله ولی رسید (آزمایش، ۱۳۸۳، ص ۵۱)، در دوران قطبیت شاه نعمت‌الله ولی، طریقت «معروفیه» را «نعمت‌اللهیه» خواندند (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۰۶).

اگرچه بنیانگذار این طریقت بر مذهب اهل تسنن است (فرزام، ۱۳۷۴، ص ۵۹۱-۵۹۸)، اما برخی از پژوهشگران معاصر (نصر، ۱۳۸۲، ص ۱۸۱)، به‌ویژه بعضی از نویسندگان و شرح‌حال‌نگاران نعمت‌اللهی طریقت «نعمت‌اللهیه» را طریقتی شیعی می‌دانند (آزمایش، ۱۳۸۱، ص ۵؛ همو، ۱۳۸۳، ص ۴۷).

دوران شکل‌گیری و تثبیت پایه‌های طریقت «نعمت‌اللهیه» (قریب سال ۷۷۵-۸۳۴ق) با اوضاع آشفته

بررسی انتقادی اصالت طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران

رسول مزرئی / عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

Erfani2015@chmail.ir

دریافت: ۱۳۹۳/۵/۲۷ - پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۹

چکیده

طریقت «نعمت‌اللهیه» در سده هشتم هجری، توسط شاه نعمت‌الله ولی پایه‌گذاری شد و همزمان با قطبیت شاه خلیل‌الله، یگانه فرزند و جانشین وی، به دکن هندوستان منتقل گردید. پس از شاه خلیل‌الله، تعداد یازده قطب در دکن هندوستان بر مسند قطبیت این طریقت تکیه زدند. شاه علی‌رضا دکنی، قطب دوازدهم این طریقت، به منظور گسترش دامنه ارشاد خویش و ترویج طریقت «نعمت‌اللهیه»، دو تن از مشایخ خویش به نام‌های میرطاهر و معصوم علیشاه دکنی را به ایران فرستاد. معصوم علیشاه دکنی در زمان حیات رضا علیشاه به قتل رسید و نورعلیشاه را به جانشینی خویش انتخاب کرد. نورعلیشاه نیز در زمان حیات قطب وقت، یعنی رضاعلی‌شاه از دنیا رفت و امور طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران را به حسین علیشاه واگذار کرد. بر اساس قوانین طریقت نعمت‌اللهیه، تعیین جانشین و نیز تعیین قطب پسین، توسط قطب پیشین صورت می‌پذیرد. بررسی‌های تاریخی نشانگر این است که مستند کتبی یا شفاهی بر قطبیت حسین علیشاه و نیز شیخ‌المشایخی نورعلیشاه وجود ندارد. بنابراین، برخلاف دیدگاه سردمداران این طریقت، به نظر می‌رسد پس از درگذشت معصوم‌علیشاه دکنی، پیوند مشایخ طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران با اقطاب این طریقت در دکن هندوستان گسسته شده است. این مقاله به روش تاریخی - تحلیلی شواهد و قرائن این انقطاع را بررسی کرده است.

کلیدواژه‌ها: طریقت نعمت‌اللهیه، رضاعلیشاه، معصوم‌علیشاه، نورعلیشاه، حسین علیشاه، اجازه‌نامه، قطبیت شیخ‌المشایخ.

دوره ملوک‌الطوایفی، و دوران حکومت سه تن از امیران تیموری مصادف بود. در دوره ملوک‌الطوایفی، که به آن دوره «فترت» نیز می‌گویند، سرزمین ایران به چندین قسمت تقسیم شده بود و در هر بخشی خاندانی حکومت می‌کرد. یکی از مهم‌ترین دولت‌های این عصر در سه منطقه فارس، کرمان و اصفهان، دولت «آل مظفر» بود. دولت آل مظفر طی ۷۷ سال (۷۱۸-۷۹۵ق) بر بخش‌های بسیاری از نواحی جنوبی ایران از یزد تا کرمان و فارس حکومت می‌کرد.

از جمله ویژگی‌های دولت آل مظفر، گرایش‌های مذهبی آنان است. روزگاری که آل مظفر در ایران حکومت می‌کردند، تسنن به شکل گذشته آن از میان رفته و جای آن را گرایش میانه پر کرده بود. این گرایش میانه به شدت به اهل بیت علیهم‌السلام و به‌ویژه دوازده امام علیهم‌السلام علاقه‌مند بود. در عین حال، از نظر فقهی هنوز دو مذهب شافعی و حنفی در ایران حاکمیت داشت (جعفریان، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۰۸).

هجرت اقطاب طریقت «نعمت‌اللهیه» به دکن هندوستان

چنان‌که ذکر شد، طریقت «نعمت‌اللهیه» توسط شاه نعمت‌الله ولی کرمانی در ایران پایه‌گذاری شد. گزارش‌های تاریخی نشانگر آن است که طریقت مزبور پس از وفات شاه نعمت‌الله ولی، در سال ۸۳۴هـ. که مصادف با زمان قطبیت شاه خلیل، فرزند شاه نعمت‌الله بود، به هند منتقل شده است.

بررسی‌های تاریخی حاکی از آن است که اوضاع نابسامان دوران «فترت»، به‌ویژه در منطقه حکمرانی پادشاهان آل مظفر (غنی، ۱۳۸۶، ص ۹۴، ۱۰۵، ۲۲۹)، ارادت‌ورزی/امیر تیمور نسبت به زهاد و پیران سلسله «فقر» (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۵۴۳)، وسعت مشرب عرفانی شاه نعمت‌الله، و سعه صدر و تلاش پیگیر او در جذب مرید (فرزام، ۱۳۷۴، ص ۱۶۰-۱۶۴) از عوامل اصلی و مهم گرایش مردم به سمت طریقت «نعمت‌اللهیه» و در نتیجه، رواج و رونق این طریقت در سال‌های نخستین تأسیس آن بود.

درباره علت انتقال طریقت «نعمت‌اللهیه» به دکن هندوستان، دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است (ر.ک: محدث، ۱۳۸۷، ص ۴۵؛ صدوقی سها، ۱۳۷۰، ص ۳۷)، ولی به ظاهر مهم‌ترین علت عزیمت این خاندان به دکن هندوستان، محبوبیت شاه نعمت‌الله ولی و فرزندان او نزد پادشاه دکن، یعنی سلطان احمد بهمنی (۸۲۵-۸۳۸ق) است. عبدالرزاق کرمانی، که از تذکره‌نویسان متقدم طریقت «نعمت‌اللهیه» است، در باره ارادت و علاقه سلطان احمد بهمنی به شاه نعمت‌الله ولی چنین می‌نگارد:

در یک نگاه کلی، تحولات تاریخی طریقت «نعمت‌اللهیه» را می‌توان به دو دوره کلی تقسیم کرد. دوره نخست از ادوار تاریخی این سلسله با قطبیت شاه نعمت‌الله ولی، بنیانگذار این طریقت، آغاز شد و تا قطبیت رضا علیشاه دکنی به طول انجامید. از مهم‌ترین حوادث تاریخی این دوره، هجرت اقطاب سلسله مزبور از ایران به هندوستان است.

یکی دیگر از مخصوصان، که رابطه معنوی او محکم و اخلاص صورتش مستحکم بوده و به حکم «الارواح جنود مجتدة فما تعارف منها ائتلف»، فیض بسیار از باطن ملکوت موطن آن حضرت یافته و از لطف عساکر ظاهر وجود مجتدة جنود باطن بقدر معلی فایز و قصبات سبق را حایز بوده، افضل السلاطین الکاملین و اکمل الملوک العارفين العادین شهاب‌الدین احمد شاه الولی البهمنی بوده (کرمانی، ۱۳۶۱، ص ۱۰۷).

دوره دوم از ادوار تاریخی این سلسله نیز با ورود نمایندگان رضا علیشاه دکنی به ایران آغاز شده است و تا دوران معاصر ادامه می‌یابد. از جمله مهم‌ترین حوادث تاریخی دوره دوم ایجاد چند انشعاب در این طریقت و اضمحلال وحدت مشایخ آن است. آنچه نگارنده را به نگارش این مقاله ترغیب کرده مسئله چگونگی پیوند طریقت «نعمت‌اللهیه» موجود در ایران، با طریقت اصلی آن در دکن هندوستان است؛ چراکه بر اساس قوانین طریقت «نعمت‌اللهیه»، نشستن بر مسند قطبیت یا شیخ‌المشایخی، منوط به تصریح قطب پیشین و اجازه‌نامه کتبی یا دست‌کم شفاهی اوست و حال آنکه این اجازه‌نامه در خصوص شیخ‌المشایخی نورعلیشاه و قطبیت

سلطان شهاب‌الدین احمدشاه بهمنی، از پادشاهان بزرگ سلسله «بهمنی» دکن هندوستان بود که پس از پیروزی بر برادرش سلطان فیروزشاه، در پنجم شوال سال ۸۲۵هـ. به سلطنت رسید (فرزام، ۱۳۷۴، ص ۲۳۰). در بیان چگونگی انتقال طریقت «نعمت‌اللهیه» به هندوستان باید گفت: به ظاهر، سلطان احمد در پی تعبیر رؤیایی که پیش از نشستن بر تخت سلطنت دیده بود، علاقه فراوانی به شاه نعمت‌الله پیدا کرد و از مریدان ایشان شد (واعظی، ۱۳۶۱، ص ۳۱۶-۳۱۷). از این‌رو، سلطان احمد چند تن از نمایندگان خود را به سوی ایران گسیل داشت و از شاه نعمت‌الله درخواست کرد یکی از اولاد خویش را به هند بفرستد. اما چون شاه نعمت‌الله یک فرزند بیش

نداشت و جدایی او را بر خود دشوار می‌دید، پسرزاده خویش میرنورالله بن شاه خلیل‌الله را روانه دکن کرد. سلطان احمد نیز با جمیع شاهزادگان و امرا به پیش‌باز او رفت و او را بر تمامی مشایخ، حتی اولاد سیدمحمد گیسو دراز، مقدم گردانید و به دامادی خویش پذیرفت.

بعد از وفات شاه نعمت‌الله، یگانه فرزند او، شاه خلیل‌الله، پس از چندی اقامت در شهر کرمان، یکی از پسران خویش، یعنی شمس‌الدین محمد را به نیابت خود، در خانقاه ماهان گمارد و به همراه دو پسر دیگر، یعنی محب‌الدین حبیب‌الله و حبیب‌الدین محب‌الله به دکن هجرت کرد و از سوی احمدشاه لطف و احترام فراوان دید. احمدشاه بهمین، حبیب‌الله را به دامادی خود و محب‌الله را به دامادی پسرش علاء‌الدین برگزید.

بدین‌سان، سلسله «نعمت‌اللهیه» به دکن هندوستان منتقل گردید و قریب دو سده مقام قطبیت بین دوازده قطب، که برخی از آنان از اعیان شاه نعمت‌الله ولی بودند، دست به دست شد، تا اینکه نوبت به سلطنت معنوی قطب دوازدهم، یعنی شاه علی‌رضا دکنی، رسید. وی در اواخر عمر، به منظور گسترش و توسعه محدوده طریقت «نعمت‌اللهیه»، برخی از مشایخ خود را به ایران فرستاد. با ورود این نمایندگان به ایران، دوره دوم از تاریخ سلسله «نعمت‌اللهیه» آغاز شد.

فعالیت مجدد طریقت «نعمت‌اللهیه» در ایران

چنان‌که گفته شد، پس از وفات شاه نعمت‌الله ولی، دوازده قطب، که بیشتر آنان از نوادگان و اعیان بودند، در دکن هندوستان بر مسند خلافت طریقت «نعمت‌اللهیه» تکیه زدند. سیدعلی‌رضا دکنی (د. ۱۲۱۴ق) ملقب به رضاعلی‌شاه، دوازدهمین قطب این طریقت بود. رضاعلی‌شاه مشایخ و مریدان فراوانی داشت که سرّ علیشاه، محمودعلیشاه، حیدرعلیشاه، اسدعلیشاه، احمدعلیشاه، عنایت‌علیشاه، شاه‌طاهر دکنی و معصوم‌علیشاه دکنی از جمله آنها بودند (سلطانی گنابادی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴؛ شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۶۷).

از حوادث مهمی که در این برهه از زمان، یعنی سده سیزدهم، در تاریخ طریقت «نعمت‌اللهیه» رخ داد و موجب گردید آن را آغاز دوره جدیدی در تاریخ این طریقت بدانیم، مسافرت شاه طاهر دکنی و میرعبدالحمید دکنی به ایران است. بر پایه نقل شرح حال‌نگاران طریقت «نعمت‌اللهیه»، مصادف با حکومت کریم‌خان زند در ایران، شاه علی‌رضا دکنی بر اساس رؤیای ربّانی، دو تن از مشایخ خویش، یعنی ابتدا شاه طاهر دکنی و سپس میرعبدالحمید دکنی را برای احیای بساط طریقت و برافروختن دوباره مشعل عرفان و احیای تصوف، به ایران اعزام داشتند (آزمایش، ۱۳۸۱، ص ۱۱).

شاه طاهر دکنی، که نخستین نماینده، رضاعلی‌شاه بود، پس از ترک هندوستان به شهر یزد آمد و در منزل تاجری از اهالی یزد سکنا گزید. وی پس از مدتی اقامت در این شهر، رهسپار کشور عراق شد، اما در راه بدرود حیات گفت و نتوانست مأموریت خویش را به اتمام رساند (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۶۸).

پس از شاه طاهر، سیدمیرعبدالحمید دکنی، ملقب به «معصوم‌علیشاه»، که از دیگر مشایخ رضا علیشاه دکنی بود، به ترویج و تبلیغ طریقت «نعمت‌اللهیه» در ایران مأمور گشت. تذکره‌نویسان طریقت «نعمت‌اللهیه» محل تولد معصوم‌علیشاه را حیدرآباد دکن و نیاکانش را صاحبان دولت و ثروت دانسته‌اند. بر پایه نقل آنها، میرعبدالحمید پس از تحصیل کمالات صوری و تکمیل احوال معنوی، ملک و مال را بدرود گفت و به خدمت شاه علی‌رضا دکنی رسید و سال‌ها در خدمت او به مجاهده و ریاضت و تخلیه و تزکیه نفس پرداخت و از برکت انفاس آن بزرگوار، به مقامی بالا رسید (شیروانی، بی‌تا، ص ۲۲۳؛ شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۷۰؛ همایونی، بی‌تا، ص ۲۴) پس از مدتی، شاه علی‌رضا دکنی با دست خویش بر وی خرّقه پوشانید و به او گفت:

اکنون به کشور ایران رفته، خلق را هدایت نما و طریقه علیّه «رضویه» را بر طالبان آن دیار برسان و اهل آنجا را به راه سداد و طریق رشاد ارشاد کن و از خواب غفلت بیدار و از مستی جهالت هشیار نما (شیروانی، بی‌تا، ص ۲۲۳).

معصوم‌علیشاه دکنی در سال ۱۱۹۰ق به فرمان رضا علیشاه همراه با خانواده خویش به شهر شیراز آمد و در آنجا سکنا گزید. در این شهر، گروهی از طالبان طریقت، از جمله ملاعبده‌الحسین بن ملامحمدعلی طبسی، و فرزندش محمدعلی گرد او جمع شدند. معصوم‌علیشاه پس از مدتی اقامت در ایران، ملاعبده‌الحسین را به لقب طریقتی «فیض‌علیشاه» و پسر را به لقب «نور علیشاه» ملقب ساخت و سپس نورعلیشاه را به مقام شیخ‌المشایخی معین نمود و امور کلی و جزئی طریقت «نعمت‌اللهیه» را به او واگذار کرد (شیروانی، بی‌تا، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۷۱-۱۷۰؛ آزمایش، ۱۳۸۲، ص ۱۲).

معصوم‌علیشاه و یارانش پس از دو یا سه سال اقامت در شهر شیراز، مورد بی‌مهری کریم‌خان زند قرار گرفته و به دستور وی، از آن شهر اخراج و روانه اصفهان شدند. در آن دوران، علی‌مرادخان حاکم اصفهان بود و چون از درویشان دل‌خوشی نداشت، آنان را از شهر اصفهان بیرون کرد. در پی این اخراج، معصوم‌علیشاه و مریدانش، از راه کاشان و تهران به سمت خراسان حرکت کردند و پس از زیارت مضجع شریف امام رضا (ع) روانه هرات شدند.

در این شهر، معصوم علیشاه از یاران خویش جدا شد و عزم سفر زابل و کابل و هندوستان کرد و پس از آن، چند سالی در کشور عراق زندگی کرد. او پس از مدتی اقامت در عراق، دوباره قصد سفر به خراسان کرد، اما این بار در شهر کرمانشاه محبوس شد و سرانجام، در سال ۱۲۱۱ یا ۱۲۱۲ هـ به دستور فقیه متنفذ زمان، آقا محمدعلی پسر آقامحمدباقر بهبهانی در رودخانه «قره سو» این شهر غرق شد (شیروانی، بی تا، ص ۲۲۴؛ شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۷۵؛ آزمایش، ۱۳۸۲، ص ۱۳).

پس از معصوم علیشاه، نور علی شاه، که پیش تر از جانب او به خلافت انتخاب شده بود، زمام طریقت «نعمت‌اللهیه» در ایران را به دست گرفت و پس از نور علیشاه، منصب خلافت به حسین علیشاه و پس از او به مجذوب علیشاه کیودر آهنگی رسید. پس از مجذوب علی شاه، به سبب اختلافی که بین مشایخ «نعمت‌اللهیه» بر سر جانشینی وی واقع شد، طریقت نعمت‌اللهیه به شاخه‌های متعددی تقسیم گردید و بدین سان، وحدت سلسله «نعمت‌اللهیه» در ایران مضمحل گردید.

بررسی اصالت طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران

پیش تر گفته شد که پس از وفات شاه نعمت‌الله ولی، فرزندش شاه خلیل‌الله بر کرسی قطبیت تکیه زد. شاه خلیل‌الله در زمان قطبیتش، امور طریقتی ایران را به یکی از فرزندان خویش سپرد و همراه دو فرزند دیگر، به هندوستان مهاجرت کرد و مسند قطبیت طریقت «نعمت‌اللهیه» را به آن دیار منتقل نمود.

چنان‌که در تواریخ و منابع معتبر به تفصیل آمده است، فرزندان و اعقاب شاه نعمت‌الله ولی، که در ایران ماندند، بر اثر وصلت با امیران و پادشاهان، به‌ویژه سلاطین صفویه، از شوکت و اقتدار صوری و جلالت و اعتبار معنوی بسیار برخوردار گردیده و صاحب مناصب و مشاغل عالی شدند (فرزام، ۱۳۷۴، ص ۲۱۴). این دو عامل به تدریج، موجب فتور و انحطاط در جنبه فقری طریقت «نعمت‌اللهیه» در ایران شد. از این رو، رضا علیشاه دکنی، قطب وقت طریقت «نعمت‌اللهیه»، در اواخر دولت کریم‌خان زند، تصمیم گرفت دوباره این طریقت را در ایران احیا کند. سیداحمد دیوان‌بیگی، صاحب کتاب *حدیقه الشعراء*، در این باره می‌گوید:

صفویه کلاً به سبب اینکه خودشان از این مقام (مقام قطبیت) به سلطنت رسیده بودند و نمی‌خواستند که دیگری به این مقامات نام‌بردار شود، در اضمحلال «نعمت‌اللهیه»، بلکه سایر سلاسل کوشیدند؛ به این معنی که آنها را آلوده به ظاهر دنیا کرده، به مناصب دنیوی مشغول کردند که از آن کار بازماند و علمای ظاهر هم کمال سعی و اهتمام کرده، نسبت شرک و کفر و حکم زجر و قتل و اخراج دادند. بالاخره، به جایی رسید که اسمی از «فقر» بر زبان کسی نمی‌رفت. «نعمت‌اللهیه»، که به کلی تمام بودند ... گویند:

وقتی سیدی طالب طریقه «نعمت‌اللهیه» شد و در ایران هر جا رفت کسی را نیافت، مگر در کرمان، دو نفری دید که آنها هم به کمال نرسیده بودند و عاقبت روی به هندوستان گذاشت و در حیدرآباد، خدمت جناب سیدعلی‌رضا دکنی رسید که ایشان در آن وقت، پیر طریقی، بلکه قطب وقت بودند. ... بعد از آنکه سید مزبور در خدمت ایشان مشرف شده، شرح حال ایشان را عرض کرد، ایشان جناب سید معصوم علی‌شاه را به ایران فرستادند که دست‌گیری طالبان ایران نماید و کلیه این طریقت «نعمت‌اللهیه»، که حال در ایراند، منشعب از معصوم علیشاه بوده‌اند (دیوان بیگی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۰۳۶).

شیروانی، یکی از اقطاب سلسله «نعمت‌اللهیه» نیز در کتاب *ریاض‌السیاحه* درباره وضعیت تصوف در ایران پیش از ورود معصوم علیشاه این چنین می‌نگارد:

قریب هفتاد سال، کشور ایران از فقر و «طریقت» خالی بود و اسم طریقت، گوش کسی نشنیده و چشم احدی اهل فقر ندید، مگر چند کسی از فقرا در مشهد مقدس، از طریقه «نوربخشیه» و چند نفر در شیراز از سلسله «ذهیبه» که در زوایای گم‌نامی بودند و اگر جای دیگر نیز بوده باشند خود را مشهور و در السنه و افواه مذکور نمی‌نمودند. اسم «طریقت» در ایران، مانند سیمرخ و کیمیا گشته بود تا آنکه مجدد سلسله علیه و مبرهن طریقه عالیه سید معصوم علیشاه دکنی به ایران تشریف آورد (شیروانی، ۱۳۶۱، ص ۶۵۵).

نکته مهمی که از ذیل متن مذکور از کتاب *حدیقه الشعراء* و *ریاض‌السیاحه* به دست می‌آید، این است که طریقت «نعمت‌اللهیه» موجود در ایران و انشعاب‌های آن، امتداد طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران، پیش از انتقال به هند نیست؛ زیرا - چنان‌که ذکر شد - طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران، که بازماندگان شاه نعمت‌الله ولی عهده‌دار آن بودند، در دوران صفویه و پس از آن، بکلی از بین رفت. بلکه این طریقت موجود و شاخه‌های آن در واقع، منتسب به معصوم علیشاه دکنی است. از این رو، باید چگونگی انتساب معصوم علیشاه هنای به قطب وقت طریقت «نعمت‌اللهیه»، یعنی رضا علیشاه دکنی، و محدوده وظایفش بررسی شود، تا انتساب اقطاب پس از او به طریقت اصلی «نعمت‌اللهیه»، که در هند مستقر بودند، ثابت شود.

توضیح مطلب اینکه بر اساس قوانین تصوف فرقه‌ای، باید اتصال اقطاب و مشایخ پسین به مشایخ و اقطاب پیشین احراز شود، و گرنه اصالت طریقت، مخدوش شده، رشته اتصال سلسله به پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ قطع می‌شود. علی‌تابنده، یکی از اقطاب معاصر طریقت «نعمت‌اللهیه گنابادیه»، درباره اهمیت اتصال سند طریقت، چنین می‌گوید:

مسئله اذن شیخ لاحق از شیخ سابق و اتصال آن به وسایط صحیح غیر مخدوش، که از آن به «نص صریح» تعبیر کرده‌اند، بسیار مهم است. چه‌بسا سلسله‌ای از یکی از ائمه اطهار ﷺ به واسطه شیخی از مشایخ مأذون ایشان جاری بوده، ولی بعداً در اثر عدم اتصال صحیح منقطع گشته، لیکن بدون اجازه درست، مدتی دوام یافته، بدون آنکه با رشته اصلی متصل بوده باشد (تابنده، ۱۳۷۷، ص ۲۶).

همو در جایی دیگر، دعوی قطبیت بی‌اذن شیخ را، حتی اگر مدعی عارف و زاهد زمانه باشد، باطل شمرده و مسئله اتصال سلسله‌وار سند طریقت به مشایخ پیشین را از لوازم و ضروریات تصوف طریقتی دانسته است (تابنده، ۱۳۷۷، ص ۲۵). بنابراین، برای تشخیص اصالت طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران، باید جایگاه و منصب معصوم علیشاه دکنی، که به نمایندگی از رضا علیشاه به ایران عزیمت کرده بود، روشن شود. در نتیجه، این پرسش مطرح می‌شود که معصوم علیشاه دکنی در ایران چه منصب طریقتی داشته است؟ و چون وی در زمان حیات قطب طریقت، یعنی رضا علیشاه هندوی برای خود جانشین تعیین کرد، سؤالی دیگر خودنمایی می‌کند و آن اینکه آیا معصوم علیشاه دکنی بر اساس قوانین فرقه‌داری مجاز به انتخاب جانشین برای خود بود یا خیر؟

پرواضح است که اگر مشخص و محرز شود معصوم علیشاه مجاز به تعیین جانشین برای خود نبوده، اصالت طریقت «نعمت‌اللهیه» موجود در ایران مخدوش و موجب قطع رشته طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران از طریقت اصلی آن در هند می‌شود.

به نظر نگارنده - که با قراین و شواهد تاریخی نیز تأیید می‌شود - به ظاهر، با مرگ معصوم علیشاه دکنی، پیوند بین طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران و طریقت اصلی آن در هندوستان گسسته شده است. از جمله این قراین و شواهد، کلام آقامحمدتقی خوئی (ت ۱۲۷۴ق) است. او، که با معصوم علیشاه دکنی و برخی از خلفای او هم‌عصر بود، در کتاب **آداب المسافرین** چنین آورده است: «یکی از برادران صادق حکایت نمود که به خدمت سیصد و پنجاه تن از خلفای آن قطب زمان (رضا علیشاه دکنی) مشرف شده‌ام» (صدوقی سها، ۱۳۷۰، ص ۳۹، به نقل از: آداب المسافرین، ص ۳۴۷)

بر اساس این متن تاریخی، معصوم علیشاه دکنی یکی از چند صد مشایخ رضا علیشاه بوده که در زمان حیات قطب، کشته شده است. حال با استناد به چه مدرک و سندی می‌توان گفت: در بین این تعداد مشایخ، به ترتیب معصوم علیشاه و پس از او، نورعلیشاه (که او نیز در حیات قطب از دنیا رفته) و همچنین حسین علیشاه (که اجازه‌نامه‌ای غیر از اجازه‌نامه نورعلیشاه نداشت) جانشین رضا علیشاه هستند؟ شاید رضا علیشاه پس از مرگ خود، مقام خلافتش را به یکی از مشایخ دکن واگذار کرده باشد؟

سیداحمد دیوان بیگی نیز در **حدیقه الشعراء**، پس از نقل اختلافاتی که بر سر جانشینی رضا علیشاه در ایران به وجود آمده، در این باره چنین می‌نویسد:

دیگر اینکه این اختلافات در فقرای ایران است و معلوم نیست فقرای هندوستان بر چه عقیده‌اند و آنها کرا

قطب می‌دانند، هر چند در حیات مرحوم رحمت‌الله شاه بعضی اوقات، فقرای آن حدود خدمتشان می‌آمدند. والله اعلم (دیوان‌بیگی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۰۶۹).

صدوقی سها نیز پس از بیان قسمتی کوتاه از تاریخ طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران، به این مسئله اشاره کرده، می‌گوید:

ما هیچ ندانیم که از پی رحلت شاه علی‌رضا، آن هم با آن کثرت مشایخ، که شمار آنان به گونه‌ای که در ذکر آمد تا سیصد و پنجاه تن هم رسانیده‌اند، به هند چه وقایعی رخ نموده بوده است، چه کسانی داعیه خلافت به هم رسانیده بوده‌اند. و در صورت صحت فرض ادعا، آن کسان چه ربطی با خلفاء ایرانی سلسله می‌داشته‌اند...؟ (صدوقی سها، ۱۳۷۰، ص ۴۱).

یکی دیگر از شواهد این است که معصوم علیشاه در پی اقداماتی که به ظاهر، بدون اجازه قطب وقت در ایران مرتکب شده بود، در سفری که به هند رفت، به سبب شرمندگی از این اقدامات، از ملاقات با رضا علیشاه سربرداشت و بدون دیدار با او، به ایران بازگشت. (ر.ک. صدوقی سها، ۱۳۷۰، ص ۴۰-۴۱).

از دیگر قراین اینکه ملاعبداصمد همدانی (ت ۱۲۱۶ق)، که برخی او را در زمره مشایخ حسین علیشاه اصفهانی دانسته‌اند (ر.ک: شیروانی، بی‌تا، ص ۶۱۳؛ شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۲۱۱؛ همایونی، بی‌تا، ص ۶۴). در کتاب **بحر المعارف**، هنگام ذکر شجره‌نامه طریقتی خویش، نامی از حسین علیشاه و نورعلیشاه و معصوم علیشاه نبرده و بدون واسطه، سلسله خود را به رضا علیشاه دکنی متصل می‌کند. ملاعبداصمد همدانی در کتاب مذکور، مشایخ طریقتی خویش را این گونه نام می‌برد:

و طریق این ضعیف در این ذکر شریف از طریق باطن، که منتهی به امام همام علی‌بن موسی الرضا علیه السلام می‌شود، از قدوة السالکین الواصلین سید علی رضا و جناب ایشان از [شیخ شمس‌الدین و ایشان از] سید محمود ... (همدانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۳۳).

از این رو، باید گفت: دست‌کم رابطه ظاهری و صوری فقرای نعمت‌اللهی ایران با مرکز خلافت این طریقت در دکن قطع شده است. صدوقی سها در کتاب **تاریخ اشعاعات متأخرة سلسله نعمت‌اللهیه**، در این باره چنین می‌نگارد:

اساساً ربط فقراء ایران با شاه علیرضای دکنی، هم به روزگار حیات او قطع شده بوده است. ... از این معنی، استشمام انقطاع سلسله نعمت‌اللهیه می‌شود و جریان سلسله‌ای جدید التأسیس و نهایتاً منسوب بدان (نعمت‌اللهیه) (صدوقی سها، ۱۳۷۰، ص ۴۰).

با وجود این، بیشتر نویسندگان و بزرگان طریقت «نعمت‌اللهیه» مسئله انقطاع طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران از طریقت اصلی آن در هند را نپذیرفته و برای فرار از اشکال گسستگی پیوند، راه‌حل‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. از جمله این راه‌حل‌ها، مطرح ساختن موضوع قطبیت یا شیخ‌المشایخی معصوم علیشاه و پس

۱۳۸۴، ص ۵۷-۵۸؛ سلطانی گنابادی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴؛ آزمایش، ۱۳۸۱، ص ۱۲؛ تابنده، ۱۳۷۷، ص ۴۶، گنابادی، ۱۳۴۶، ص ۳۴۷). اما پذیرفتن این راه‌حل نیز مشکلات عدیده‌ای در پی دارد. دو نمونه از مهم‌ترین این اشکالات عبارت است از:

۱. معصوم علیشاه، که شیخ‌المشایخ بوده، به چه اجزاهای نورعلیشاه را به‌عنوان شیخ‌المشایخ یا خلیفه‌ال خلفاء تعیین کرده است؟ حال آنکه تعیین شیخ‌المشایخ بر عهده قطب است، نه شیخ؟ برخی از نویسندگان طریقت «نعمت‌اللهیه» بدون اشاره به اشکال مزبور، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش برآمده‌اند. برای مثال، محمدباقر سلطانی گنابادی در پاسخ به این اشکال چنین گفته است: جناب سید (معصوم علیشاه) به سبب بُعد مسافت و عدم رابطه بین ایران و هندوستان، که مرکز ارشاد و مسکن قطب‌الاقطاب جناب شاه علیرضا بود، از طریف شاه علیرضا (دکنی) به تعیین شیخ و جانشینی برای شخص خود در صورت لزوم، مجاز بود که در ایران، وقفه‌ای در پیشرفت امر طریقت واقع نشود (سلطانی گنابادی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۶-۲۰۷).

یا مثلاً، سیدمصطفی آزمایش، از نویسندگان معاصر سلسله «گنابادیه»، در کتاب *درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللهیه در دوران اخیر*، با این عبارت سعی نموده است این اشکال را پاسخ گوید: «با اختیاری که به‌عنوان شیخ‌المشایخی از جانب جناب رضا علیشاه داشت، این دو تن (فیض علیشاه و نور علیشاه) را مجاز در ارشاد کرد» (آزمایش، ۱۳۸۱، ص ۱۲).

حال اگر توجیهاات محمدباقر سلطانی، فرزند سلطان محمد گنابادی و نویسنده کتاب *رهبران طریقت و عرفان* و نیز سیدمصطفی آزمایش و دیگر نویسندگان طریقت «نعمت‌اللهیه» را بپذیریم، و نورعلیشاه را همچون معصوم علیشاه دکنی شیخ‌المشایخ رضا علیشاه هندی بدانیم، اشکال نخست مرتفع می‌شود، اما اشکالی دیگری که در ذیل به آن اشاره خواهیم کرد، پدید می‌آید:

۲. نور علیشاه، که شیخ‌المشایخ بوده (نه قطب)، در زمان حیات قطب طریقت «نعمت‌اللهیه»، یعنی رضا علیشاه دکنی، با چه مجوزی حسین علیشاه اصفهانی را به مقام قطبیت منسوب کرده است؟ با وجود اینکه در بین اسناد طریقت «نعمت‌اللهیه» فقط صورت اجازه نورعلیشاه برای او موجود است، نه اجازه نامه رضا علیشاه؟ (صدوقی سها، ۱۳۷۰، ص ۳۸-۳۹).

این اشکال، که حل و فصل آن به مراتب از اشکال نخست دشوارتر است، برخی از نویسندگان این طریقت را به تکاپو واداشته است تا جواب قانع‌کننده‌ای برای آن بیابند، اما پاسخی که این نویسندگان ارائه کرده‌اند نه تنها مستند تاریخی ندارد، بلکه شواهدی بر رد آن نیز موجود است.

از او نورعلیشاه اول است. اما باید گفت: پذیرش هریک از دو فرض مذکور، مشکلات عدیده‌ای در پی دارد که از آن بوی انقطاع طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران از طریقت اصلی آن در هند به مشام می‌رسد. در ذیل، مشکلات هر دو فرض مذکور جداگانه بررسی و پس از آن، به راه‌حل دیگری که از سوی برخی از نویسندگان طریقت «نعمت‌اللهیه» مطرح شده است، اشاره می‌شود:

ادعای قطبیت معصوم علیشاه و نورعلیشاه

چنان‌که ذکر شد، یکی از راه‌کارهایی که سردمداران این فرقه برای برون‌رفت از اشکال مذکور مطرح کرده‌اند، ادعای قطبیت معصوم علیشاه و نورعلیشاه است. این ادعا در بیشتر نوشته‌ها و کرسی‌نامه‌های متقدم طریقت «نعمت‌اللهیه» به چشم می‌خورد (شیروانی، ۱۳۶۱، ص ۳۴۶؛ گنابادی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۲).

مهم‌ترین اشکالی که بر قطبیت معصوم علیشاه و نورعلیشاه وارد شده، تناقض مسئله قطبیت وی با برخی از ضروریات طریقت «نعمت‌اللهیه» است؛ چراکه به باور مشایخ و بزرگان تصوف فرقه‌ای، مقام قطبیت در هر زمان، مخصوص یک شخص بوده و جمع دو قطب در یک زمان جایز نیست. بنابر آنچه پیش‌تر گفتیم وفات شاه علیرضا دکنی بنابر صحیح‌ترین اقوال، سال ۱۲۱۴ هـ. است (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۶۹؛ آزمایش، ۱۳۸۱، ص ۱۲). این در حالی است که معصوم علیشاه در سال ۱۲۱۱ یا ۱۲۱۲ ق کشته شده و نورعلیشاه نیز در ۱۲۱۲ ق از دنیا رفته است. ازاین‌رو، موضوع قطبیت معصوم علیشاه و نورعلیشاه با وجود زنده بودن قطب پیشین، با آموزه‌های این طریقت مطابق نبوده و بکلی متغی است.

اشکال قطبیت، به‌ویژه درباره نورعلیشاه بروز و ظهور بیشتری دارد؛ زیرا به باور بزرگان این طریقت، تعیین و انتخاب قطب متوقف بر اشاره و الهام غیبی بوده و توسط قطب ناطق یا زنده صورت می‌پذیرد (تابنده، ۱۳۷۷، ص ۲۶۲۵). حال با وجود زنده بودن رضا علیشاه دکنی، چگونه معصوم علیشاه، نورعلیشاه را به سمت جانشین پس از خود (به عنوان قطب) تعیین کرده و امور سالکان طریقت را به او سپرده است؟

ادعای شیخ‌المشایخی معصوم علیشاه و نورعلیشاه

بیشتر نویسندگان متأخر طریقت «نعمت‌اللهیه» و برخی از اقطاب و مشایخ معاصر این طریقت، برای فرار از مشکل مذکور راهی دیگر در پیش گرفته و با مطرح ساختن اینکه معصوم علیشاه و نورعلیشاه شیخ‌المشایخ رضا علیشاه دکنی بوده‌اند، درصدد رفع این اشکال برآمده‌اند (برای نمونه ر.ک. تابنده،

از جمله نویسندگانی که به توجیه مسئله مذکور پرداخته، آقای سلطان حسین تابنده، مشهور به رضا علیشاه، یکی از اقطاب سلسله «نعمت‌اللهیه گنابادیه» (از انشعابات فعال طریقت «نعمت‌اللهیه») است. وی در کتاب **نابغه علم و عرفان**، که به شرح حال و آثار مؤسس طریقت «گنابادیه»، یعنی سلطان محمد گنابادی، مشهور به سلطان علیشاه اختصاص دارد، بدون ارائه مدرک تاریخی، حسین علیشاه اصفهانی را خلیفه و جانشین شاه علی‌رضا دکنی دانسته است (تابنده، ۱۳۸۴، ص ۸۱-۸۲). همچنین فرزند حسین علیشاه تابنده، یعنی علی تابنده، که خود نیز از اقطاب این سلسله است، در کتاب **خورشید تابنده**، که به شرح حال و آثار پدرش، یعنی سلطان حسین تابنده اختصاص دارد، بدون اشاره به این اشکال، سخن بی‌مدرک پدر را تأیید کرده، درباره اجازه‌نامه حسین علیشاه اصفهانی چنین نگاشته است:

جناب نورعلیشاه ... با اجازه مشابهی، که در تربیت و نصب مشایخ و تعیین جانشین برای خود داشتند، قبل از رحل اقامت در عتبات عالیات، جناب شیخ زین‌الدین حسین علیشاه اصفهانی را به سمت وصی و خلیفه خود تعیین نمودند. ... هنگامی که جناب حسین علیشاه اصفهانی به مقام جانشینی رسیدند، اجازه‌شان به تأیید جناب شاه سیدعلی‌رضا دکنی، که در قید حیات بودند نیز رسید و به خلافت تعیین شدند. لذا، با رحلت حضرت شاه علی‌رضا دکنی در سال ۱۲۱۴ هجری در دکن، جناب حسین علیشاه اصفهانی در مسند قطیبت سلسله «نعمت‌اللهیه» در ایران متمکن شدند. (تابنده، ۱۳۷۷، ص ۴۷)

آقای منوچهر صدوقی سها، از پژوهشگران معاصر تاریخ تصوف، پس از اشاره‌ای کوتاه به دو اشکال مذکور، در ردّ کسانی که حسین علیشاه را خلیفه بلافصل رضا علیشاه می‌دانند، چنین می‌گوید: «دلیل خلافت بلافصل حسین علی‌شاه از شاه علی‌رضا چیست، بالاخص که صورت فرمان نورعلیشاه و نه شاه علی‌رضا جهت او (حسین علیشاه) موجود است؟» (صدوقی سها، ۱۳۷۰، ص ۴۰).

انکار ضرورت اجازه شیخ سابق و وجود نص صریح

نبود پاسخی مناسب برای رهایی از دو اشکال مزبور، موجب گردید که برخی از نویسندگان و سردمداران طریقت «نعمت‌اللهیه» اصل ضرورت وجود اجازه‌نامه را انکار کنند. از جمله این نویسندگان، آقای مسعود همایونی است. وی پس از اذعان به اشکال موجود در خلافت حسین علیشاه و موضوع قطع رابطه میان صوفیان نعمت‌اللهی ایران، و صوفیان نعمت‌اللهی دکن، ضرورت وجود نص صریح و اجازه‌نامه قطب قبلی را انکار می‌کند. همایونی در کتاب **تاریخ سلسله‌های نعمت‌اللهیه در ایران**، در این‌باره چنین می‌نویسد:

معصوم علیشاه و نورعلیشاه هر دو به فاصله کمی در زمان حیات شاه علی‌رضا دکنی شهید شدند و

حسین علیشاه اصفهانی خلیفه‌الخلفاء نورعلیشاه بالاستقلال و به جانشینی نورعلیشاه، ارشاد و دست‌گیری فقرا را به‌دست گرفت، در صورتی که در این تاریخ، شاه علی‌رضا دکنی هنوز حیات داشت. با این ترتیب، سلسله «نعمت‌اللهیه» ایران از زمان معصوم علیشاه ظاهراً وابستگی و رابطه خود را با سلسله اصلی نعمت‌اللهیه دکن قطع کرد؛ چنان‌که جانشینان شاه علی‌رضا دکنی هنوز هم در حیدرآباد دکن اقامت دارند. بنابراین، وحدت قطیبت، که بعداً روی آن زیاد تکیه شده است، در آن موقع مورد گفت‌وگو نبوده است (همایونی، بی‌تا، ص ۲۱-۲۲).

مؤسس شاخه «صفی علیشاهی نعمت‌اللهیه»، یعنی حاج میرزا حسن صفی نیز در قسمتی از نامه‌ای که در جواب آقا محمد تقی محلاتی نوشته، کرسی‌نامه طریقتی را بی‌اعتبار خوانده، می‌گوید: «مرشد طریقت باید از عهده اثبات سلسله برآید که یثاً می‌رسد تا به امام. چه سند در این باب دارید فلان شیخ خلیفه فلان شیخ بوده؟ از کجا؟ کرسی‌نامه چه اعتبار دارد؟» (صفی علیشاه، بی‌تا، ص ۱۶).

البته همان‌گونه که گفته شد، این راه‌حل به حال کسانی مفید است که وجود کرسی‌نامه یا اجازه شیخ پیشین را از ضروریات و مقومات تصوف فرقه‌ای نمی‌دانند، اما اشخاصی که بر نص صریح و اثر صحیح تأکید دارند، به‌ویژه اقطاب «طریقت نعمت‌اللهیه گنابادیه»، نمی‌توانند از این راه مشکل گسستگی پیوند طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران با طریقت مرکزی و اصلی آن در حیدرآباد دکن را حل و فصل کنند.

نتیجه‌گیری

۱. شاخه‌ای از طریقت نعمت‌اللهیه ایران، که پس از هجرت اقطاب این طریقت به هندوستان در ایران باقی ماند، در دوران صفویه و پس از آن بکلی از بین رفت. این طریقت و شاخه‌های آن منتسب به معصوم علیشاه دکنی است.

۲. به ظاهر، با توجه به شواهد تاریخی، با مرگ معصوم علیشاه دکنی، رابطه مشایخ «نعمت‌اللهیه» ایران با اقطاب «نعمت‌اللهیه» هند قطع شده و تلاش سردمداران طریقت «نعمت‌اللهیه» ایران برای فرار از اشکال گسستگی پیوند، بی‌فایده است.

۳. بر اساس قوانین فرقه‌ای طریقت «نعمت‌اللهیه»، اصالت این طریقت در ایران مخدوش بوده و بوی انتطاع آن از طریقت مرکزی در هند به مشام می‌رسد.

منابع

- آزمایش، سیدمصطفی، ۱۳۸۱، درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللهیه در دوران اخیر، تهران، حقیقت.
- ، ۱۳۸۳، «سعت مشرب و اعتدال مذهب شاه سید نعمت‌الله ولی»، شهرام پازوکی، تهران، حقیقت.
- اصفهان، محمدحسن، بی تا، صفی‌علیشاه، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه.
- تابنده، علی، ۱۳۷۷، خورشید تابنده، چ دوم، حقیقت، تهران.
- تابنده، نورعلی، ۱۳۸۳، یادی دیگر از حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی، شهرام پازوکی، تهران، حقیقت.
- تابنده، سلطان حسین، نابغه، ۱۳۸۴، علم و عرفان، تهران، حقیقت.
- جعفریان، رسول، ۱۳۸۷، تاریخ ایران اسلامی، از یورش مغولان تا زوال ترکمانان، چ ششم، کانون اندیشه جوان، تهران.
- خواند میر، میر غیاث‌الدین، ۱۳۳۳، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، نشر کتابخانه خیام، تهران.
- دیوان بیگی، سیداحمد، ۱۳۶۵، حدیقه الشعراء، تهران، چاپ دکتر عبدالحسین نوائی.
- شیروانی، زین العابدین، بی تا، بستان سیاحه، حسین بدارالدین، تهران، سنائی
- ، ۱۳۶۱، ریاض السیاحه، حسین بدارالدین، سعدی، تهران.
- شیرازی، محمد معصوم، ۱۳۸۲، طرائق الحقائق، محمد جعفر محبوب، چ دوم، تهران، سنایی.
- صدوقی سها، منوچهر، ۱۳۷۰، تاریخ انشعابات متاخره سلسله نعمت‌اللهیه، پازنگ، تهران.
- غنی، قاسم، ۱۳۸۶، تاریخ تصوف در اسلام «تطورات و تحولات مختلفه آن از صدر اسلام تا عصر حافظ»، چ دهم، زوار، تهران
- فرزام، حمید، ۱۳۷۴، تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت‌الله ولی، تهران سروش، تهران.
- کرمانی، عبدالرزاق، ۱۳۶۱، مناقب حضرت شاه نعمت‌الله ولی، جزء «مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی» ژان اوین، تهران، طهوری.
- گنابادی، سلطان محمد، ۱۳۸۰، ولایت نامه، حقیقت، تهران.
- گنابادی، محمد باقر، ۱۳۸۳، رهبران طریقت و عرفان، پنجم، حقیقت، تهران.
- گنابادی، ملا علی، ۱۳۴۶ش، صالحیه، چ ۲، دانشگاه تهران، تهران.
- محدث، سید محمد، ۱۳۸۷، فرقه صوفیان، راه نیکان، تهران.
- مستوفی بافقی، محمد مفید، ۱۳۶۱، فصلی از جامع مفیدی در احوال شاه نعمت‌الله ولی و اولاد او، جزء «مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی» ژان اوین، تهران، طهوری.
- نصر، سید حسین، ۱۳۸۲، آموزه های صوفیان، از دیروز تا امروز، حیدری و امینی، تهران، قصیده سرا.
- واعظی، عبدالعزیزبن شیر ملک‌بن محمد، ۱۳۶۱ش، سیر حضرت شاه نعمت‌الله ولی، جزء «مجموعه در ترجمه

احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی» ژان اوین، تهران، طهوری.

همایونی، مسعود، بی تا، تاریخ سلسله های طریقت نعمت‌اللهیه در ایران، مکتب عرفان ایران، بی جا، بی تا.

همدانی، عبدالصمد، ۱۳۸۷، بحرال معارف، تهران، حکمت.



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی